

# سازمان های کار درون زا؛ پلی به سوی توسعه واقعی

محسن قانع بصیری

یکی از مشکلاتی که حاصل واژگون سازی ساختارهای اقتصادی ماست، ظهور حقوق ویژه (قدرت ویژه) در برخی از مشاغل و سازمان های کار است

پرداختن به مقوله توسعه کشور، بدون داشتن پشتوانه ای راهبردی که اصطلاح علمی "استراتژیزه کردن توسعه سازمان های کار درون زا، از جمله فن آوری" را برای آن برمی گزینیم، غیرممکن است. حتی هم اینک می توان آثار این خلاء را در اندیشه های جزم گرای مطرح شده در مورد راهبرد مذکور، ملاحظه کرد.

در یک سو گروهی قرار دارند که چون جبریون اقتصادی دوره اقتصاد کلاسیک، برآنند که باید رشد و توسعه فن آوری را به حال خود گذارد و صنایع ایران را، یعنی صناعی که از لحظه تولد خود تحت حمایت قرار گرفته اند در مقابل بازار آزاد جهانی قرارداد تا از این طریق، پالوده کردن این صنایع آغاز شود و جریان رقابت، تعیین کننده انتخاب صنایع دارای مزیت نسبی شود.

در مقابل، گروهی کماکان معتقد به استمرار استفاده از واژه خودکفایی که مفهوم واقعی آن "سیاست درهای بسته" است، هستند. برخی از آنها در تئوری و برخی دیگر در عمل از طریق اعمال برنامه های مبتنی بر تمرکز در مقوله فرهنگ، که خود به خود موجب بروز تمرکز در اقتصاد سیاسی می شود، این حمایت را آشکار می کنند. در حالی که آن جریانی که می تواند به آشکار سازی نیروهای درون زا در سازمان های کار کشور منجر شود، لاجرم باید از طریق

امتزاجی از این دو برنامه انجام شود و این بدان معنی است که برای راهبردی کردن توسعه سازمان های کار درون زا و در نتیجه توسعه کشور، به یک دوره انتقالی نیازمندیم؛ دوره ای که طی آن علایم اصلی ظهور نیروهای درون زای قدرت آشکار می شوند.

پس ما در مقابل این سؤال قرار داریم که علل اصلی ظهور سازمان های درون زار چگونه می توان ردیابی کرد؟

شاید مهم ترین و کلان ترین رویدادی که می تواند ما را به قبول این نکته قانع کند که جریان اصلی توسعه در کشور آغاز شده است، تحرك در جهت حرکت به سوی اصلاح ساختار اقتصاد سیاسی واژگون کشور است.

می دانیم که اقتصاد سیاسی کشور ما به دلیل وابستگی، واژگونه شده است. یعنی به جای آنکه قدرت از پایین ترین سطوح اجتماعی سازمان های کار، تولید و سپس از طریق باز خورد امنیت - مالیات به تدریج به رأس قدرت سیاسی و فرهنگی حرکت کند، به طور معکوس از بالا ریزش می کند.

امروزه می دانیم که سیاست، یک دستگاه زایش قدرت نیست، کاری که سیاست انجام می دهد، مصرف قدرت جذب شده از اقتصاد و فرهنگ (البته بخش سنت های تکراری آن) و تبدیل آن به قدرت تحکمی - قانونی برای رفع ضرورت های ناشناخته و تحمیلی است (آن هم در بهترین

شرایط). پس، سیاست یک دستگاه مبدل است. به همین دلیل، سیاست همیشه از طریق باز خورد امنیت - مالیات با اقتصاد رابطه برقرار می کند تا بتواند به منابع اقتدار لازم برای خود، دست یابد.

در بخش فرهنگ نیز در بهترین شرایط (شرایط توسعه) سیاست کوشش می کند یک نظام دفعی افولی، آن هم هماهنگ با نیروهای زاینده اندیشه (که توانایی رفع ضرورت ها را دارند) پدیدار سازد. در این بخش، سیاست مدام از سوی محتوای فعالیت های اجتماعی، به سوی دامنه این فعالیت کشانده می شود.

به هر تقدیر، تا زمانی که جریان تحرك طبیعی زایش قدرت از سازمان های کار آغاز نشود، باید یا اقتصاد نفتی را تجربه کنیم و یا فقرا. اما برای ظهور تحركی این چنین، چه باید کرد؟

اولین و مهم ترین جواب به این سوال، بنیادی فلسفی دارد. بدین معنی که ما ناچاریم رابطه انسان ایرانی را با پدیدارهای مدرن، آن هم در روندی مبتنی بر تحلیل انتقادی برقرار سازیم. یعنی پیش از آنکه این پدیدارها، مستقل از اراده ما تغییر کرده و در حالت اندوهباری فراروی ما قرار گیرند و خود قابل توجه شوند، باید با آنها رابطه ای مبتنی بر تحلیل انتقادی برقرار سازیم و منطق های ویژه ای را برای تحلیل استدلالی یا عملی آنها پیدا کنیم.

حیاتی نشانگر آن است که ما نیازمند به یک دوره انتقالی هستیم. نه می توانیم آنچه که داریم رها کنیم تا به قربانگاه رقابتی نابرابر گام گذارند و از بین بروند و نه می توانیم باز هم همان نظام حمایتی را که ده ها سال نیروهای درون زای درون سازمان های کار کشور را عاقل و باطل کرد، ادامه دهیم. بنابراین ناچاریم به این سوال مهم پاسخ دهیم که چگونه می توان برنامه ای برای دوره انتقال ارایه داد، یا بهتر بگوییم اصول اساسی که این برنامه انتقال بر پایه آنها بنا می شود، چیست؟ در جواب می توان رئوس اصلی و مهم این اصول را به شرح زیر ارایه داد:

- ۱- از نقطه نظر اقتصاد سیاسی باید بازخورد امنیت - مالیات میان این دو رکن مهم اجتماعی برقرار شود. به عبارت دیگر، دولت چون یک مغازه است که باید ویتترین خود را بر اساس سلیقه مهم ترین مشتریان خود تنظیم کند. هر که مالیات خود را صادقانه می پردازد، باید در آرایش این ویتترین نقش داشته باشد، حال چه مستقیم و چه غیر مستقیم. متاسفانه ساختار حکومتی ما هنوز به اهمیت این واقعیت حیاتی واقف نشده است.
- ۲- منابعی که صرف سوبسید برای ایجاد رقابت مستقل در سازمان های کار ما شوند.
- ۳- تا زمانی که بند دو را عملی می کنیم، از شعار رقابت در داخل و حمایت برای نفوذ به بازارهای جهانی تبعیت کنیم.
- ۴ - عوامل لازمی را که می توانند منجر به چرخش بیشتر سرمایه در نظام های مولد شوند (چه در ساختارهای بوروکراتیک و چه در

رانت های مختلف، توان ادامه حیات ندارند. (هر چند که در چند ساله اخیر جریانی خودجوش از زایش قدرت درون این سازمان ها دیده می شود که برنامه ریزان، نقش موثر و مکملی در ایجاد آنها نداشته اند).



پس می توان نتیجه گرفت که نهادینه کردن پژوهش در سازمان های کار نه تنها امری جهانی برای ایجاد رابطه موثر و مسلط این نیروهای زاینده بر نظام های آموزشی است، بلکه با کاهش هر چه بیشتر درآمد های حاصل از فروش مواد خام، بدون چنین پشتوانه هایی، زندگی نظام های کار ما به خطر خواهد افتاد. یعنی موضوع مرگ و زندگی استقلال کشور، معطوف به همین نکته بسیار مهم است. پس هر آنکس که حتی ذره ای علاقه به زندگی در این کشور دارد، باید بداند که بدون فعال شدن جدی پژوهش در سازمان های کار، استقلال و رفاهی در کار نخواهد بود.

### بایدهای دوره انتقال

به هر صورت، مجموعه این چرخه بسیار

طبیعی است برای نیل به این مهم باید از آن نظام آموزشی بهره مند شویم که بتواند رابطه ما با سوژه های مورد نظر را به طور مستقیم برقرار سازد. دیگر نمی توان از طریق منطق های وارداتی با سنت های بازمانده از گذشته ای که توانایی زایندهگی اقتدار در جهان معاصر را ندارند، با پدیدارهای جدید روبه رو شد.

اما برای آنکه بتوانیم یک چنین نظام آموزشی با چنین خصیصه ای را پدید آوریم، ناچاریم ارتباط خشک و جزم نظام بوروکراتیک با نظام آموزشی را که ارتباطی سلطه طلبانه است، به حداقل ممکن برسانیم و برعکس، ارتباطی فعال میان سازمان های کار مولد و زاینده قدرت با این نظام برقرار سازیم. به عبارت دیگر، باید ماهیت سیاسی و مدرسی

(آسکولاستیک) این نظام را به ماهیت یک اقتصاد توسعه ای و زاینده تبدیل کنیم.

برای آنکه بتوانیم این رابطه جدید را برقرار سازیم، ناچاریم از چنان سازمان های کار مولدی بهره مند شویم که بتوانند پژوهش را به صورت فعال در خود ظاهر کنند. اصولاً بدون فعال شدن نیروهای پژوهشی در سازمان های کار، نسبت آگاهی آنها کاهش می یابد و توان درون زایی قدرت در آنها به نیروی وابستگی تبدیل می شود، نیرویی که روی دیگر سکه وابستگی نیروی سیاسی به ثروت نفتی - مواد خامی است.

این تحلیل نشان می دهد که به دلیل ضعف شدید پژوهش در سازمان های کار ما، بسیاری از آنها توان زایش قدرت را از دست داده اند و بدون تزریق قدرت، آن هم به صورت زایش

نظام های مدیریتی سازمان های مولد) ایجاد کنیم.

۵- فرهنگ مصرف کالاهای داخلی را به افزایش کیفیت در بستر رقابت پیوند بزنیم و متناسب با آن، به ایجاد یک فضای اطلاعاتی که اجازه دهد مصرف کننده "بهترین" ما را برگزیند و لاجرم تولیدکننده هم مجبور به ارتقای کیفیت تولید شود، اقدام کنیم.

۶- به نظام های آموزشی فنی و حرفه ای اهمیتی راهبردی (استراتژیک) داده و از همان کودکی ارزش های کار را در اتباع جامعه ایجاد کنیم. هر چه ارتباط آموزش با کار بیشتر باشد، شتاب توسعه نیز بیشتر خواهد بود و برعکس انقطاع این دو، می تواند همان حاصلی را داشته باشد که امروزه شاهد آنیم.

۷- هیچ چاره ای نداریم مگر آنکه زندگی را بر اساس مردم سالاری در سایه فراگیری فعالیت در تشکل های آزاد پذیرا شویم. باید درک کنیم که مردم سالاری بیشتر، پذیرش مسیولیت بیشتر را هم نصیب خواهد کرد. بدون این درک، اسیر مردم سالاری ناپایدار خواهیم ماند.

۸- طراحی یک مدل همکاری منطقه ای بر اساس آن دسته از درخت های تکنولوژیک (۱) که دارای مزیت منطقه ای و جهانی هستند و به موازات این کار، ردیابی جایگاه خودمان در این درخت ها بر اساس مزیت های ملی. بدینوسیله پیوندی میان مزیت های ملی با مزیت های جهانی ایجاد می شود.

۹- اصلاح مجدد رابطه سرمایه با مدیریت در سازمان های کار کشور از طریق طراحی مدل های آموزشی - پژوهشی در بستری از رقابت و مزیت های زاینده قدرت، نه مصرف کننده آن.

۱۰- استفاده از مزیت های ژئوپلیتیکی (جغرافیای سیاسی) که می توانند در خدمت توسعه سازمان های کار درون زای قدرت کشور قرار گیرند.

و بسیاری نکات ویژه دیگر که فرصت مطرح کردن آنها در این بحث فشرده نیست. با این حال لازم است به این نکته مهم توجه کنیم که یکی از مشکلاتی که حاصل واژگون سازی ساختار های اقتصاد سیاسی است، ظهور حقوق ویژه (قدرت ویژه) در برخی از مشاغل و

سازمان های کار است. بر اساس یک اصل بسیار مهم سیبرنتیکی، هر گاه یک سیستم دارای تعاریف خاص از حقوقی فراتر از حقوق طبیعی خود، یعنی حقوق ویژه بهره مند شود، باید تعریف مجددی از خود ارایه دهد و جایگاه این نیرو را در مجموعه ساختار خود روشن کند (که این خود نوعی جریان توسعه است)، در غیر این صورت، این اجزاء و کادر های این سیستم هستند که از این قدرت و حقوق بهره می گیرند و طبعاً چنین بهره گیری هایی، تعادل مولد نیروها را از بین می برد و فضای ناپایداری در درون سیستم و در رابطه سیستم با جهان خارج به وجود می آورد. به عبارت دیگر، سیستم مذکور امنیت خود را از دست می دهد.

## ناچاریم رابطه انسان ایرانی را با پدیدارهای مدرن، آن هم در روندی مبتنی بر تحلیل انتقادی برقرار کنیم

یکی از مشکلات مهمی که در برابر هر مدیری که در حوزه های کلان فعال است قرار دارد، مقابله با آن دسته از نیروهایی است که منافع خود را در سازمان های کار بر اساس این حقوق ویژه تنظیم کرده اند و در مقابل هر جریان اصلاحی مقاومت می کنند. بنابراین، شرط اصلی موفقیت در دستیابی به اصول فوق، طراحی روش های عملی مبارزه با گروه هایی است که حفظ منافع خود را در استمرار وضع موجود می بینند. و حاضر به اصلاح شرایط و روش ها نیستند.

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم روزی با این واقعیت ها روبرو خواهیم شد (و امیدواریم آن روز دیر نشده باشد). ما باید همیشه این نکته مهم را به خاطر بسپاریم که بدترین وضعی که یک فرد یا یک سازمان ممکن است با آن مواجه شود، شرایطی است که یک فرد یا سازمان، صاحب قدرتی بیشتر از توان خود شود. مطمئناً این قدرت را او تولید نکرده است، بلکه تنها مصرف کننده این قدرت بوده و هست. بنابراین

هر تحرکی که موجب از دست رفتن این قدرت شود، می تواند آثاری فاجعه آمیز برای سیستم مذکور به وجود آورد. پس قدرت بیش از توان و صلاحیت، یک بختک نابود کننده است.

اگر ما برای کشورمان و خودمان دل می سوزانیم (حداقل برای خودمان) همان به که اندازه خود را نگه داریم و همان دعای قدیمی را بخوانیم که: "خدایا ما را آنچنان آگاهی ده که قدر و اندازه خود را بدانیم تا بر قدر و اندازه خود به طور مستقل و نه انگل وار بیفزاییم". ساختار اقتصاد سیاسی و فرهنگی جهان بر خلاف آنچه که گروهی تصور می کنند به سوی تکثر می رود. با این تفاوت که بر توان ارتباط و مبادله این اجزای مستقل افزوده می شود. نمی توان برای جهان یک فرهنگ واحد تصور کرد و در عین حال در فکر توسعه نیز بود. توسعه بر ضد نظام یک فرهنگی پیش می رود. چرا که اگر چنین نکند بر ضد تعریف اصلی و مهم خود عمل کرده است.

یکی از مهم ترین تعاریف توسعه می گوید: "توسعه عبارت است از بستری که در آن مدام بر تعداد افراد و حوزه های مستقل و زاینده قدرت افزوده می شود".

و ادامه می دهیم که هر یک از این عناصر قدرت، یک حوزه زاینده فرهنگ نیز محسوب می شوند. تک فرهنگی محصول تسری منطق امپریالیستی حاصل از تسلط تکنولوژی فیزیکی است. تکنولوژی نیز، هم انسانها را با یکدیگر و از خود بیگانه کرده و هم محیط زیست را آلوده ساخته است.

باید توجه داشته باشیم که حضور فعال هر کشور و هر حوزه فرهنگی (بخصوص حوزه های زاینده فرهنگی) در اقتصاد جهانی به معنی جهانی شدن اقتصاد نیست، بلکه بر عکس، مسأله مهم این است چگونه می توانیم بر تعداد نیروهای مستقل و درون زای قدرت، اما با توان ارتباط سیبرنتیکی منطقه ای و جهانی بیفزاییم.

\*\*\*\*

### پی نوشت:

۱- یک درخت تکنولوژیک از یک ماده خام شروع و به سلسله ای از محصولات نهایی برای مصرف جامعه خاتمه پیدا می کند.